

کپی برداری و انتشار این مجموعه آموزشی به هر شکلی مجاز نیست.

کوبدار - نقد فیلم، معرفی کتاب، آموزش زبان انگلیسی و کامپیوتر

<http://www.koobdar.ir>

لغات ضروری آیلتس و تافل با ترجمه فارسی | آموزش ۵۷۰ واژه آکادمیک

گروه پنجم

(شصت لغت پنجم)

Alter

Am ɔ:lɹər

Br ɔ:lɹə(r)

فعل

۱: دگرگون شدن، دگرگون کردن

.I altered my typical lunch and had a steak instead

من ناهار معمول خودم را تغییر دادم و به جای آن یک استیک خوردم.

.This one small event altered the course of history

همین رویداد کوچک مسیر تاریخ را دگرگون کرد.

۲: ایجاد تغییر در یک لباس طوری که اندازه بدن شما شود.

.Dorothy agreed to alter my dress if I would reveal its cost to her

دروتی موافقت کرد که اگر قیمت لباس را به او بگوییم، آن را برایم تنگ کند.

۳: لحظه ای از مراسم عروسی که در آن خطبه خوانده می شود و عروس و داماد به زن و شوهر تبدیل می شوند.

Stability

Am stə'biləti

Br stə'biləti

اسم - غیر قابل شمارش

۱: پایداری، ثبات

.We all need some stability in our lives

همه ما به کمی ثبات در زندگی خود نیاز داریم.

.Our country has enjoyed a long period of peace and stability

کشور ما از یک دوره طولانی صلح و ثبات لذت می برد.

A period of political stability

دوره ای از ثبات سیاسی

Energy

Am enərdʒi

Br enədʒi

اسم

۱: نیرو و توانایی

.Since I started eating more healthily I've got so much more energy
 از وقتی من شروع به خوردن غذای سالم تر کردم نیروی خیلی بیشتری به دست آوردم.
 .I didn't even have the energy to get out of bed
 من حتی توان برخاستن از تخت خواب را نداشتم.

۲: انرژی به مفهوم یک نیرو

.Plutonium is a fuel used to produce nuclear energy
 پلوتونیم سوخت مورد استفاده برای تولید انرژی هسته ای است.

Aware

Am ə'wer

Br ə'weə(r)

صفت

۱: آگاه، مطلع، باخبر

.One way to gain knowledge is to be aware of everything around you
 یکی از راه های رسیدن به دانش این است که نسبت به محیط پیرامون خود آگاه باشیم.
 .Donna was aware of her tendency to exaggerate
 دونا نسبت به عادتش به مبالغه کردن آگاه بود.
 .It was some time before the police became aware of the brawl that was taking place on the street
 مدتی طول کشید تا پلیس از آن نزاعی که در خیابان رخ داده بود با خبر شود.

License

Am laɪsns

Br laɪsns

فعل

۱: به صورت رسمی به کسی اجازه خروج، انجام کاری یا استفاده از چیزی را دادن.

.The new drug has not yet been licensed in the US

این داروی جدید هنوز در آمریکا اجازه استفاده ندارد.

.They had licensed the firm to produce the drug

آن ها به آن شرکت مجوز تولید آن دارو را دادند.

.Several companies have been licensed to sell these products

به چندین شرکت اجازه داده شد این محصولات را به فروش برسانند.

اسم

۱: یک سند رسمی که به شما اجازه تصاحب، انجام کاری یا استفاده از چیزی را می دهد. گواهینامه

A driver's license

گواهینامه رانندگی

Enforcement

Am ɪn'fɔ:smənt

Br ɪn'fɔ:smənt

اسم - غیر قابل شمارش

۱: اجبار به اطاعت یا اجرای یک قانون

.Enforcement of such rules has proven difficult

ثابت شده است که اجبار به اجرای چنین قانونی سخت است.

.The court has no enforcement powers

دادگاه قدرت اجرای قانون را ندارد.

.Voters support the enforcement of immigration laws

رای دهندگان از اجرای قوانین مهاجرت حمایت می کنند.

Draft

Am draɛft

Br dra:ft

اسم

۱: پیش نویس

.She asked me to check the first draft of her proposal

او از من خواست تا اولین پیش نویس طرحش را بررسی کنم.

.We decided to abandon the first draft of the report and start over

ما تصمیم گرفتیم که اولین پیش نویس گزارش را کنار بگذاریم و دوباره شروع کنیم.

۲: (در امورات نظامی) خدمت وظیفه (در آمریکا معمولا از واژه conscription استفاده می شود).

.He avoided the draft because of a foot injury

او به دلیل جراحت پا از سربازی خودداری کرد.

۳: (در برخی ورزش ها) سهمیه هر تیم برای به خدمت گرفتن بازیکن جدید

.He was a second-round draft pick by the Raiders

او خرید دور دوم نقل و انتقال برای تیم رایدرز بود.

The NBA draft

نقل و انتقالات ان بی ای

۴: حواله

.I arranged for some money to be sent from London to L.A. by banker's draft

من مقرر کردم مقداری پول از لندن به لوس آنجلس با استفاده از حواله بانکی ارسال شود.

فعل

۱: نوشتن یک سند برای اولین بار که شامل نکات اصلی و بدون ذکر جزئیات باشد.

.Draft a proposal for the project and we can discuss it at the meeting

طرحی را برای این پروژه آماده کنید بعد ما می توانیم درباره آن در جلسه حرف بزنیم.

Style

Am stail

Br stail

اسم

۱: راه و روش انجام کاری. سَبک

.I like your style (= I like the way you do things

من از سَبک شما خوشم می آید. (من روش کار شما را دوست دارم)

۲: (در مُد) استایل. سَبک

?Have you thought about having your hair in a shorter style

آیا به داشتن مو، در یک استایل کوتاه تر فکر کرده اید؟

.Her hair was cut in a really nice style

موهای او در یک سبک خیلی زیبا کوتاه شده بود.

۳: کیفیت بالا

.When she decides to do something, she always does it in great style

وقتی او تصمیم بگیرد تا کاری انجام دهد، همیشه آن را در بهترین کیفیت انجام می دهد.

فعل

۱: شکل دادن یا طراحی کردن چیزی مانند موی یک نفر یا لباس تا جذاب تر باشد.

.He'd had his hair styled at an expensive salon

او موهای خود را در یک سالن گران قیمت استایل داده بود.

۲: به کسی یا گروهی نام دادن. نامیدن

.She styles herself "Doctor" but she doesn't have a degree

او خود را دکتر خطاب می کند ولی مدرکی ندارد.

Precise

Am pri'sais

Br pri'sais

صفت

۱: دقیق و درست

.We don't know the precise details of the story yet

ما هنوز اطلاعات دقیقی از آن داستان نداریم.

۲: تاکید بر اتفاق افتادن چیزی در یک زمان خاص یا به شیوه خاص

.At that precise moment, her husband walked in

در آن لحظه دقیق (دقیقاً در همان لحظه) شوهرش وارد شد.

۳: دقیق

A skilled and precise worker

کارگر ماهر و دقیق

Medical

Am medɪkl

Br medɪkl

صفت

۱: پزشکی، طبی

.A person's medical records are confidential

سوابق پزشکی یک شخص محرمانه هستند.

A medical team

تیم پزشکی

Medical advice

توصیه پزشکی

۲: روش درمان یک بیماری که شامل بریدن و جراحی نیست. درمان دارویی

Medical or surgical treatment

درمان دارویی یا جراحی

اسم

۱: تست پزشکی، آزمایش پزشکی

.Pilots undergo regular medicals

خلبانان تحت آزمایش های پزشکی منظم هستند.

Pursue

Am pər'su:

Br pə'sju:

فعل

۱: تعقیب کردن

.The car was pursued by helicopters

آن خودرو توسط بالگردها تعقیب می شد.

۲: قانع کردن کسی برای پذیرش یک کار. پیگیری بودن

.The company has been pursuing Holton for some time, but so far he has rejected all their offers

شرکت برای مدتی پیگیر هلتون بود ولی بعدها او تمام پیشنهادات را رد کرد.

۳: تلاش برای دستیابی به اطلاعات در مورد چیزی. پیگیری کردن

.We will not be pursuing this matter any further

ما دیگر این موضوع را پیگیری نمی کنیم.

۴: تلاش برای برقراری رابطه با کسی. پیگیر بودن

.He's been pursuing her for months and yet she's so clearly not interested

او برای چند ماه پیگیر او بود ولی او به طور واضحی علاقه مند نبود.

۵: تلاش برای انجام کاری. پیگیری کردن

.He decided to pursue a career in television

او تصمیم گرفت تا حرفه ای را در تلویزیون پیگیری کند.

Symbolic

Am sɪm'ba:lɪk

Br sɪm'bolɪk

صفت

۱: نماد

.The skull at the bottom of the picture is symbolic of death

آن اسکلت در انتهای تصویر نمادی از مرگ است.

.Wedding rings are intended to be symbolic of love and commitment

حلقه های ازدواج در نظر گرفته می شود تا نمادی از عشق و تعهد باشد.

.(The new regulations are largely symbolic (= they will not have any real effect

مقررات جدید بیشتر نمادین هستند (هیچ تاثیر واقعی ندارند).

Marginal

Am ma:rdʒɪnl

Br ma:dʒɪnl

صفت

۱: خیلی کوچک برای اثرگذاری. حاشیه ای. کم

.The difference between the two estimates is marginal

اختلاف بین این دو تخمین کم است.

۲: کمترین حد، حداقل

.All three companies reported marginal revenue growth

هر سه شرکت حداقل رشد درآمد را گزارش کردند.

۳: (در اقتصاد) کسب درآمد فقط به اندازه خرج کرد

.Their sales volumes are marginal

حجم فروش آن ها مرزی است. (فقط به اندازه خرج کردشان می فروشند)

Capacity

Am kə'pæsəti

Br kə'pæsəti

اسم

۱: ظرفیت

.A sign in the elevator stated that its capacity was ۱۱۰۰ pounds

علامتی در آسانسور نشان میداد که ظرفیت آن ۱۱۰۰ پوند است.

.The gasoline capsule had a capacity of ۵۰۰ gallons

آن مخزن بنزین ۵۰۰ گالون (۲۲۵۰ لیتر) ظرفیت داشت.

So well-liked was the prominent speaker that the auditorium was filled to capacity when he began his lecture.

آن سخنران خوش نام به قدری محبوب بود که وقتی شروع به سخنرانی میکرد تمام ظرفیت تالار پر می شد.

۲: توانایی فهم یا انجام کاری

.She has an enormous capacity for hard work

او ظرفیت زیادی برای کار دشوار داشت.

۳: مقدار محصولی که یک کارخانه یا ماشین یا ... می تواند تولید کند.

.The factory is working at full capacity

کارخانه با تمام توان در حال کار است.

Generation

Am dʒenə'reɪʃn

Br dʒenə'reɪʃn

اسم

۱: نسل

.The younger generation smokes less than their parents did

نسل جوان نسبت به والدینشان کمتر سیگار می کشند.

.Scientists are working on developing the next generation of supercomputers

دانشمندان در حال کار برای توسعه نسل بعدی ابرکامپیوترها هستند.

۲: تولید نیرو

Electricity generation from wind and wave power

تولید نیروی الکتریکی از باد و نیروی موج

Exposure

Am ɪk'spəʊʒər

Br ɪk'spəʊʒə(r)

اسم

۱: بودن در یک محل یا موقعیت که در آن در معرض عامل مخرب قرار می گیرید. در معرض

.You should always limit your exposure to the sun

همیشه باید میزان قرار گرفتن در معرض آفتاب را محدود کنید.

.Even a brief exposure to radiation is very dangerous

حتی قرار گرفتن در معرض تابش مختصر، بسیار خطرناک است.

۲: افشا

.The exposure of the politician's love affair forced him to resign

افشاء عشقبازی آن سیاستمدار او را مجبور به استعفا کرد.

۳: چیزی که توجه رسانه ها را جلب کند.

.His last movie got so much exposure in the press

آخرین فیلم او توجه زیادی در مطبوعات جلب کرد.

۴: شرایط پزشکی بسیار سخت که ناشی از بودن در هوای سرد به مدت زیاد و بدن محافظ ناشی می شود. یخ زدگی

.All the members of the expedition to the South Pole died of exposure

تمام اعضای اعزامی به قطب جنوب در اثر یخ زدگی درگذشتند.

۵: یکی از موقعیت های یک نوار فیلم که می تواند عکسی تولید کند. نوردهی یا اکسپوژر در عکاسی

.There are three exposures left on this roll of film

سه اکسپوژر در این چرخه فیلم باقی مانده است.

Decline

Am dɪ'klaɪn

Br dɪ'klaɪn

اسم - غیر قابل شمارش

۱: یک کاهش مستمر در مقدار، ارزش، تعداد، کیفیت و غیره چیزی. نزول، زوال، کاهش، سقوط

.The company reported a small decline in its profits

این شرکت از کاهش اندک در سود خود خبر داد.

.Industry in Britain has been in decline since the ۱۹۷۰s

صنعت در انگلیس از دهه ۱۹۷۰ در حال نزول است.

.The housing industry experienced a decline in sales

صنعت مسکن یک کاهش در فروش را تجربه کرد.

فعل

۱: به صورت مرتب کاهش پیدا کردن

.His interest in the project declined after his wife died

علاقه او به این پروژه بعد از فوت همسرش کم شد.

۲: خودداری کردن، رد کردن

.I invited him to the meeting but he declined

من او را به جلسه دعوت کردم ولی او خودداری کرد.

Academic

Am ækə'demɪk

Br ækə'demɪk

صفت

۱: مربوط به تحصیل مخصوصا در مدرسه یا دانشگاه. تحصیلی، علمی

.The students return in October for the start of the new academic year

دانشجویان در ماه اکتبر برای شروع سال تحصیلی جدید باز می گردند.

۲: شامل مطالعه بسیار زیاد

The study of art as an academic discipline

مطالعه هنر به عنوان یک ترتیب آکادمیک (عمیق و ریشه ای)

۳: برای توصیف کسی که بسیار زرنگ است و علاقه به مطالعه دارد.

.She wasn't very academic and hated school

او خیلی اهل مطالعه نبود و از مدرسه متنفر بود.

۴: ایده یا تئوری که مطابق با واقعیات زندگی نیست و فایده ای هم ندارد. غیر عملی

.The question of where we go on holiday is purely academic since we don't have any money

از آنجا که ما هیچ پولی نداریم، این سوال که ما کجا می رویم کاملاً غیر عملی است.

اسم

۱: شخصیت دانشگاهی مانند استاد

.There is much debate among academics about this issue

مباحث زیادی درباره این موضوع میان شخصیت های دانشگاهی وجود دارد.

Modify

Am mɑ:dɪfaɪ

Br mɒdɪfaɪ

فعل

۱: اصلاح کردن یا تغییر دادن چیزی برای بهتر کردن آن

.Patients are taught how to modify their diet

به بیماران آموزش داده می شود چطور رژیم غذایی خود را اصلاح کنند.

.We found it cheaper to modify existing equipment rather than buy new

ما فهمیدیم که به جای خرید جدید، اصلاح تجهیزات موجود ارزان تر است.

۲: (در دستور زبان) تعریف کردن

) .In (walk slowly), the adverb (slowly) modifies the verb (walk

در (قدم زدن به صورت آهسته) قید (به صورت آهسته) فعل (قدم زدن) را تعریف می کند.

External

Am ɪk'stɜ:nl

Br ɪk'stɜ:nl

صفت

۱: مربوط به خارج از چیزی. بیرونی، خارج، ظاهری، ظاهر

The external walls of the house

دیوارهای بیرونی خانه

.This cream is for external use only

این کِرم تنها برای مصرف خارجی است. (استعمال پوستی)

.She handles the company's external relations

او روابط خارجی شرکت را بر عهده دارد.

.Use an external hard drive to back up your entire system

برای پشتیبانی گرفتن از تمام سیستم خود از یک دیسک سخت اکسترنال استفاده کنید.

Psychology

Am saɪ'kɒ:lədʒi

Br saɪ'kɒlədʒi

اسم - غیر قابل شمارش

۱: روانشناسی

.She studied psychology at Harvard

او در هاروارد روانشناسی خواند.

.You have to use psychology to get people to stop smoking

شما باید از روانشناسی برای مجبور کردن مردم به ترک سیگار استفاده کنید.

Sociology is to study social systems, psychology study personality systems, and anthropology is to concentrate on cultural systems

جامعه شناسی برای مطالعه سیستم های اجتماعی است، روانشناسی سیستم های شخصیتی را مورد مطالعه قرار می دهد و انسان شناسی تمرکز بر روی سیستم های فرهنگی دارد.

Fundamental

Am fʌndə'mentl

Br fʌndə'mentl

صفت

۱: اساسی

.There is a fundamental difference between the two points of view

تفاوت اساسی بین این دو نقطه نظر وجود دارد.

.We need to make fundamental changes to the way in which we treat our environment

ما به تغییرات اساسی در شیوه تعامل با پیرامون خود نیاز داریم.

A fair justice system is a fundamental part of a civilized society

یک سیستم قضایی منصفانه، بخش پایه ای یک جامعه متمدن است.

اسم

۱: اساس، بنیان، پایه

The fundamentals of modern physics

اساس فیزیک مدرن

Adjustment

Am ə'dʒʌstmənt

Br ə'dʒʌstmənt

اسم

۱: یک تغییر کوچک

.She made a few minor adjustments to the focus of her camera

او چند تغییر کوچک محدود در فوکوس دوربینش انجام داد.

.The bike needed a few adjustments before it was ready to leave the shop

این دوچرخه قبل از خروج از مغازه به چند تغییر کوچک نیاز دارد.

۲: یک توانایی برای آشنا شدن با موقعیت جدید. تطبیق

Her adjustment to her new role

تطبیق او با نقش جدیدش

Ratio

Am reɪʃiəʊ

Br reɪʃiəʊ

اسم

۱: رابطه بین دو گروه از مردم یا دو چیز که به صورت دو عدد نشان داده می شود. نسبت

.The ratio of men to women at the conference was ten to one/۱۰:۱

نسبت مردان به زنان در آن کنفرانس، ده به یک بود.

The ratio between profits and incomes

نسبت بین سود و درآمد

.The ratio of exports to imports also improved from ۷۰.۴% to ۸۳.۲%

نسبت صادرات به واردات هم از ۷۰.۴ درصد به ۸۳.۲ درصد ارتقا پیدا کرد.

Whereas

Am wer'æz

Br weər'æz

حرف اضافه

۱: در مقایسه با. اما

.He must be about ۶۰, whereas his wife looks about ۳۰

او باید ۶۰ ساله باشد اما زنش ۳۰ ساله به نظر می رسد.

.You eat a huge plate of food for lunch, whereas I have just a sandwich

شما یک بشقاب بزرگ از خوراکی برای نهار خوردید اما من فقط یک ساندویچ خوردم.

.Some of the studies show positive results, whereas others do not

برخی از مطالعات نتایج مثبتی را نشان می دهند اما بقیه نه.

Enable

Am i'neɪbl

Br i'neɪbl

فعل

۱: فعال کردن، قادر ساختن

.The software enables you to create your own DVDs

این نرم افزار شما را قادر می سازد تا دی وی دی های خودتان را بسازید.

.Insulin enables the body to use and store sugar

انسولین، بدن را قادر می سازد تا قند را استفاده و ذخیره کند.

.Some tests enable you to find out the sex of your baby before it's born
 برخی آزمایشات شما را قادر می سازد تا جنسیت فرزندتان را قبل از تولد بفهمید.

Version

Am vɜ:ɹʒn

Br vɜ:ʃn

اسم

۱: یک نسخه از چیزی که با مشابه های خود اندکی تفاوت دارد.

.The film version of the novel received a lot of criticism

نسخه فیلم این رمان، انتقادهای زیادی را متوجه خود کرد.

۲: تفسیر یک رویداد از نظر یک شخص یا یک گروه خاص

.His story of what happened that night didn't correspond with the witness's version

داستان او درباره اتفاقی که در آن شب رخ داد با تفسیر شاهد مطابقت ندارد.

.His version of events doesn't fit with the facts

تفسیر او از رویدادها با حقایق مطابق نیست.

Perspective

Am pə'r'spektɪv

Br pə'spektɪv

اسم

۱: روشی خاص برای در نظر گرفتن چیزی. چشم انداز، منظر

A global perspective

چشم انداز جهانی

.Try to see the issue from a different perspective

سعی کن این مشکل را از یک منظر متفاوت ببینی.

۲: توانایی فکر کردن و تصمیم گیری درباره مسائل بدون مبالغه کردن در اهمیت آن ها. روشن بینی

.You must keep things in perspective - the overall situation isn't really that bad

شما باید روشن بین باشید، وضعیت کلی اینقدرها هم بد نیست. (keep something in perspective یعنی روشن بین بودن)
۳: out of perspective : اگر یک شخصی یا یک شی ای out of perspective باشد، اندازه و موقعیت درستی در مقایسه با چیزهای دیگر در یک تصویر ندارد بنابراین واقعی یا طبیعی نخواهد بود.

.The tree on the left is out of perspective

آن درخت در سمت چپ مطابق با بقیه اجزاء تصویر نیست.

۴: منظره مخصوصا منظره ای که شما وسعت دید زیادی دارید.

A perspective of the whole valley

منظره ای از تمام دره

Contact

Am ka:ntækt

Br kontækt

اسم

۱: ارتباط با کسی مخصوصا با نوشتن یا صحبت کردن به صورت مرتب

.I don't have much contact with my uncle

من زیاد با عمویم ارتباط ندارم.

.There is little contact between the two organizations

تماس کمی بین این دو سازمان وجود دارد.

۲: تماس فیزیکی

.He hates physical contact of any kind - he doesn't even like to shake your hand

او از تماس فیزیکی در هر نوعی متنفر است، او حتی دست دادن با شما را نیز دوست ندارد.

۳: کسی که شماره تلفن، آدرس و... او را نگه می دارید. مخاطب

?How do you add a new contact

چطور یک مخاطب جدید اضافه می کنید؟

۴: (در الکتریسیته) اتصال، ارتباط بین المان های مدار

.The switches close the contacts and complete the circuit

این کلیدها، اتصالات را می بندند (وصل می کنند) و مدار را کامل می کنند.

۵: contact lens: لنز چشمی برای تقویت بینایی

فعل

۱: ارتباط برقرار کردن با کسی با تماس گرفتن، ارسال ایمیل و ...

You can contact us by email or fax

شما می توانید به وسیله ایمیل یا فکس با ما تماس بگیرید.

Network

Am netw3:rk

Br netw3:k

اسم

۱: سیستم پیچیده ای از جاده ها، خطوط، لوله ها، اعصاب و غیره که از یکدیگر عبور می کنند و به یکدیگر متصل می شوند. شبکه

A high-speed European rail network

شبکه ریلی پرسرعت اروپا

The network of blood vessels in the body

شبکه رگ های خونی در بدن

۲: گروهی از مردم یا سازمان ها در مکان های متفاوت که با هم کار می کنند و اطلاعات به اشتراک می گذارند.

.He also has a network of contacts who give him help when he needs it

او همچنین دارای شبکه ای از مخاطبین است که در صورت نیاز به او کمک می کنند.

۳: شبکه ای از کامپیوترها

.The office network allows users to share files and software

این شبکه اداری به کاربران اجازه می دهد تا فایل ها و نرم افزار را به اشتراک بگذارند.

۴: شبکه تلویزیونی یا رادیویی

.He owns American television network ABC

او مالک شبکه تلویزیونی ABC آمریکا است.

فعل

۱: اتصال کامپیوترها به یکدیگر یا متصل کردن تجهیزات به کامپیوتر. شبکه کردن

.The office computers have all been networked

تمام کامپیوترهای اداره شبکه شده اند.

Facilitate

Am fə'sɪlɪteɪt

Br fə'sɪlɪteɪt

فعل

۱: چیزی را ممکن کردن یا آسان کردن

.To facilitate learning, each class is no larger than ۳۰ students

برای آسان کردن یادگیری، هر کلاس بیش از ۳۰ دانش آموز ندارد.

.The new ramp will facilitate the entry of wheelchairs

سطح شیب دار جدید ورود صندلی های چرخدار را تسهیل می کند.

.The use of computers has greatly facilitated the firm's ability to keep accurate records

استفاده از کامپیوتر توانایی شرکت در نگهداری سوابق صحیح را تا حد زیادی تسهیل کرده است.

Welfare

Am welfer

Br welfeə(r)

اسم

۱: سلامتی، شادمانی و امنیت کلی یک شخص یا یک حیوان یا یک گروه.

.The police are very concerned for the welfare of the missing child

پلیس خیلی زیاد نگران سلامتی آن کودک گم شده است.

۲: کمک ارائه شده توسط دولت یا یک نهاد برای افراد و حیوانات نیازمند مخصوصا کمک مالی. رفاه، رفاهی

.The state is still the main provider of welfare

دولت هنوز مهمترین تامین کننده رفاه است.

۳: کمک دولت به افراد فقیر. یارانه معیشتی (!)، کمک رفاهی

.They would rather work than live on welfare

آنها ترجیح می دهند کار کنند تا با کمک معیشتی زندگی کنند.

Transition

Am træn'zɪʃn

Br træn'zɪʃn

اسم

۱: روند یا دوره زمانی تغییر از یک حالت یا موقعیت به دیگری.

.We need to ensure a smooth transition between the old system and the new one

ما باید از انتقال آرام بین سیستم قدیمی و سیستم جدید اطمینان حاصل کنیم.

.Her transition from girl to woman was complete

تحول او از دختر به زن مشکل بود.

.Retirement is a big transition

بازنشستگی یک تحول بزرگ است.

فعل

۱: تغییر دادن چیزی از یک حالت یا شرایط به دیگری

.He will transition to his new role next month

او ماه آینده به نقش جدید خود تغییر خواهد کرد.

Amendment

Am ə'mendmənt

Br ə'mendmənt

اسم

۱: یک تغییر یا تغییراتی که در کلمات یک متن اعمال می شود.

.He insisted that the book did not need amendment

او اصرار داشت که این کتاب نیازی به اصلاح ندارد.

.I've made a few last-minute amendments to the article

من چند تغییر دقیقه نودی روی آن مقاله انجام دادم.

۲: تغییر و اصلاح جزئی در یک قانون که هنوز عملیاتی نشده است و در مرحله تصمیم گیری است. اصلاح، اصلاحات

.Parliament passed the bill without further amendment

مجلس این لایحه را بدون اصلاحات دیگر تصویب کرد.

Logic

Am la:dʒɪk

Br lɒdʒɪk

اسم - غیر قابل شمارش

۱: منطق

.I fail to see the logic behind his argument

من نمی توانم منطق حاکم بر استدلالش را ببینم.

.Customers support what we're doing, because they see the logic of using renewable resources

مشتریان از کاری که ما انجام می دهیم پشتیبانی می کنند، زیرا آنها منطق استفاده از منابع تجدید پذیر را در نظر می گیرند.

.I could not understand the logic of her actions

من نتوانستم منطق کارهای او را بفهمم.

Reject

Am rɪ'dʒekt

Br rɪ'dʒekt

فعل

۱: خودداری کردن از پذیرش، استفاده یا اعتقاد به چیزی یا کسی. رد کردن، پس زدن

.The prime minister rejected any idea of reforming the system

نخست وزیر هر ایده ای برای اصلاح سیستم را رد کرد.

۲: استخدام نکردن کسی برای کار

.I've been rejected by all the universities I applied to

من توسط تمام دانشگاه هایی که تقاضا داده بودم رد شده ام.

۳: تصمیم به استفاده نکردن، نفروختن، منتشر نکردن چیزی به دلیل کیفیت پایین آن

.Imperfect articles are rejected by our quality control

مقالات ناقص توسط کنترل کیفیت ما رد می شوند.

۴: (در خصوص بدن) نپذیرفتن ارگان جدیدی توسط سیستم دفاعی بدن بعد از پیوند یک عضو

.Her body has already rejected two kidneys

بدن او تاکنون دو کلیه را رد کرده است.

Expansion

Am ɪk'spænjən

Br ɪk'spænjən

اسم

۱: افزایش در اندازه، تعداد یا اهمیت چیزی. توسعه. بسط

.The expansion of higher education will continue

گسترش آموزش عالی ادامه خواهد یافت.

The rapid expansion of the software industry

توسعه سریع صنعت نرم افزاری

.Given the necessary investment, this region is perfect for economic expansion

با توجه به سرمایه گذاری لازم، این منطقه برای توسعه اقتصادی مناسب است.

Clause

Am klɔ:z

Br klɔ:z

اسم

۱: یک قسمت خاص از یک سند رسمی یا حقوقی. بند، ماده

.Clause ۴ of the constitution is thought to be the most important section

تصور می شود بند ۴ قانون اساسی مهمترین بخش است.

.The clause was added to the contract at Carlos's request

با درخواست کارلوس این بند به قرارداد اضافه شده بود.

۲: (دستور زبان) عبارت، جزء (مجموعه ای از چند واژه که دارای فاعل و فعل باشد).

In the sentence 'They often go to Italy because they love the food', 'They often go to Italy' is the main clause

.and 'because they love the food' is a subordinate clause

در جمله (آن ها اغلب به ایتالیا می روند چون آن غذا را دوست دارند)، (آن ها اغلب به ایتالیا می روند) جزء اصلی و (چون آن غذا را

دوست دارند) جزء فرعی است.

Prime

Am praim

Br praim

صفت

۱: اصلی، مهم، پایه ای

.My prime concern is to protect my property

دغدغه اصلی من حفاظت از ملک من است.

۲: عالی، خیلی خوب

.The hotel is in a prime location in the city center

این هتل در موقعیت عالی در مرکز این شهر قرار دارد.

اسم

۱: زمانی در زندگی شما که قوی ترین موفق ترین خود هستید. دوره کمال

.Middle age can be the prime of life if you have the right attitude

سنین میانی می تواند دوره کمال زندگی شما باشد اگر ذهنیت درستی داشته باشید.

فعل

۱: آماده کردن کسی برای یک موقعیت بنابراین آن ها می دانند که باید چه کاری انجام دهند. از قبل آماده کردن

.I'd been primed so I knew not to mention her son

من از قبل آماده شده بودم بنابراین می دانستم که نباید به پسرش اشاره کنم.

?Did you prime her with what to say

آیا او را در خصوص آنچه بگوید آماده کرده بودی؟

۲: بمب یا تفنگ را آماده انفجار یا شلیک کردن

.The bomb was primed, ready to explode

بمب آماده شده بود و مهیای انفجار بود.

۳: رنگ آمیزی اولیه یک سطح برای آماده سازی جهت رنگ آمیزی اصلی. بتنه کردن

Target

Am tɑ:rgɪt

Br tɑ:ɡɪt

اسم

۱: هدف

.Aim the arrow a little above the target

پیکان را کمی بالاتر از هدف، نشانه برو.

.They received intelligence that the factory was a target for the bombing

خبری به آن ها رسید که آن کارخانه، هدفی برای بمب گذاری است.

۲: یک شخص یا یک گروه خاص از مردم که چیزی آن ها را هدف گرفته است.

.The target audience for the TV series is young people aged ۱۳ to ۱۸

مخاطب هدف برای این سریال تلویزیونی جوانان بین ۱۳ تا ۱۸ سال هستند.

فعل

۱: هدف گرفتن یا حمله کردن یا سرزنش کردن کسی یا چیزی

.The missiles are targeted at several key military sites

این موشک ها چندین سایت نظامی کلیدی را هدف گرفته است.

۲: تلاش کردن برای اثر گذاری روی گروه خاصی از مردم

.The campaign is clearly targeted at the young

این کمپین به وضوح، جوانان هدف قرار داده است.

Objective

Am əb'dʒektɪv

Br əb'dʒektɪv

اسم

۱: هدف، مقصود، منظور

.You must set realistic aims and objectives for yourself

شما باید برای خودتان اهداف و مقاصدی تعیین کنید.

.Our main objective is to improve the company's productivity

هدف اصلی ما بهبود بهره وری شرکت است.

۲: قطعه ای مربوط به میکروسکوپ

.The objective lens of a microscope is a very high-powered magnifying glass, with very short focal length

لنزهای آبجکتیو مربوط به میکروسکوپ یک شیشه با قدرت بسیار زیاد در بزرگنمایی با فاصله کانونی بسیار نزدیک است.

صفت

۱: بر پایه حقایق واقعی و به دور از احساسات. بی طرف

.I can't really be objective when I'm judging my daughter's work

وقتی در حال قضاوت کار دخترم هستم واقعاً نمی توانم بی طرف باشم.

۲: عینی

Objective reality

واقعیت عینی

.The world has an objective reality

جهان یک واقعیت عینی دارد.

Sustainable

Am sə'steɪnəbl

Br sə'steɪnəbl

صفت

۱: پایدار

Sustainable economic growth

رشد اقتصادی پایدار

۲: توانایی ادامه دادن با آسیبی بسیار اندک یا بدون آسیب نسبت به محیط زیست. پایدار

.The government should do more to promote sustainable agriculture

دولت باید اقدامات بیشتری برای ترویج کشاورزی پایدار انجام دهد.

Environmentally sustainable development

توسعه پایدار محیط زیست

Equivalent

Am ɪ'kwɪvələnt

Br ɪ'kwɪvələnt

صفت

۱: داشتن مقدار، ارزش، حجم، کیفیت و ... مشابه

.She's doing the equivalent job in the new company but for more money

او همان کار را در این شرکت جدید انجام می دهد ولی با دستمزد بیشتر.

?Surely men and women doing equivalent jobs should be paid the same amount

حتماً به زن و مردی که کارهای برابر را انجام می دهند باید به یک مقدار پرداخت شود؟

اسم

۱: چیزی که در مقدار، ارزش، حجم و غیره برابر با چیز دیگر دارد. معادل

?'Is there a French word that is the exact equivalent of the English word 'home

آیا واژه فرانسوی که دقیقاً معادل واژه انگلیسی home باشد وجود دارد؟

Liberal

Am lɪbərəl

Br lɪbərəl

صفت

۱: آزادی خواه، روشن فکر

.Her parents were far more liberal than mine

والدین او خیلی بیشتر از والدین من روشن فکر بودند.

۲: (در سیاست) هوادار اصلاحات و پیشرفت و آزادی های فردی. لیبرال

A liberal politician

یک سیاستمدار لیبرال

۳: سخاوتمند

.She is very liberal with her money

او نسبت به پولش بسیار سخاوتمند است.

۴: نه دقیقاً، بدون توجه یا علاقه به جزئیات

A liberal interpretation of the law

تفسیر غیر دقیق این قانون

اسم

۱: آزادی خواه

.She says she is proud to identify herself as a liberal

او می گوید که افتخار می کند که خود را لیبرال معرفی کند.

Notion

Am nouʃn

Br nəʊʃn

اسم

۱: یک ایده یا یک اعتقاد. تصور

.I have only a vague notion of what she does for a living

من تنها تصویری مبهم از آنچه او برای زندگی کردن انجام می دهد، دارم.

.He has no notion of the difficulty of the problem

او تصویری از دشواری این مشکل ندارد.

.There seems to be a general notion that nothing can be done about the problem

به نظر، تصور کلی این است که درباره این مشکل کاری نمی توان کرد.

Substitution

Am sʌbstɪ'tu:ʃn

Br sʌbstɪ'tju:ʃn

اسم

۱: تعویض

.Two substitutions were made during the game

دو تعویض در طول مسابقه صورت گرفت.

The substitution of English for French as the world's common language

تعویض انگلیسی بجای فرانسه به عنوان زبان مشترک جهان

.Coach Packard made two substitutions in the second half

مربی پکارد دو تعویض در نیمه دوم انجام داد.

Generate

Am dʒenəreɪt

Br dʒenəreɪt

فعل

۱: تولید کردن یا به وجود آوردن چیزی

.We need someone to generate new ideas

ما به کسی نیاز داریم که ایده های جدید تولید کند.

.The new development will generate ۱,۵۰۰ new jobs

پیشرفت های جدید هزار و پانصد شغل جدید ایجاد خواهد کرد.

.Her latest book has generated a lot of excitement

آخرین کتاب او هیجان زیادی را به وجود آورده است.

Trend

Am trend

Br trend

اسم

۱: تمایل، گرایش

.The trend towards home ownership has gone into reverse

تمایل به سمت مالکیت خانه برعکس شده است.

.There is a growing trend towards earlier retirement

گرایش رو به رشدی به بازنشستگی پیش از موعد وجود دارد.

A trend for romance and nostalgia has emerged.

تمایلی به رمان و نوستالژی ظاهر شده است.

Revenue

Am revənu:

Br revənju:

اسم

۱: درآمدی که یک دولت یا شرکت به طور مرتب کسب می کند.

.Taxes provide most of the government's revenue

مالیات ها بیشتر درآمد دولت را تامین می کنند.

.These measures will increase the club's ability to generate revenue

این اقدامات توانایی باشگاه برای تولید درآمد را افزایش می دهد.

.The sport doesn't generate much revenue from ticket sales

این ورزش درآمد زیادی را از فروش بلیط کسب نمی کند.

Compound

Am ka:mpaʊnd

Br kɔmpaʊnd

اسم

۱: یک ماده شیمیایی که از ترکیب دو یا چند المان به وجود می آید.

.Salt is a compound of sodium and chlorine

نمک ترکیبی از سدیم و کلر است.

۲: چیزی که شامل دو یا چند بخش است.

۳: (در دستور زبان) کلمه ای که از ترکیب دو یا چند کلمه دیگر تشکیل شده باشد.

.Bodyguard' and 'floppy disk' are two examples of compounds'

Bodyguard و floppy disk دو نمونه واژه ترکیبی هستند.

۴: منطقه ای که با فنس یا دیوار احاطه شده است و در آن کارخانه یا ساختمان ها قرار دارند. محوطه

A prison compound

محوطه زندان

.The gates opened and the troops marched into their compound

دروازه ها باز شد و سربازان با رژه وارد محوطه خود شدند.

صفت

۱: ترکیبی

.A compound sentence contains two or more clauses

یک جمله ترکیبی شامل دو یا چند بند است.

فعل

۱: یک موقعیت بد یا یک مشکل را بدتر کردن.

.His financial problems were compounded when he unexpectedly lost his job

مشکلات مالی او وقتی که به صورت غیر منتظرانه شغلش را از دست داد، بدتر شد.

۲: ترکیب کردن دو چیز با یکدیگر

Evolution

Am evə'lu:ʃn

Br i:və'lu:ʃn

اسم

۱: تکامل، سیر تکاملی

Darwin's theory of evolution

تئوری تکامل داروین

The evolution of language

سیر تکاملی زبان

.The new telescope has helped us to understand more about the evolution of the universe

این تلسکوپ جدید به ما کمک می کند تا بیشتر درباره سیر تکاملی جهان بفهمیم.

.This product was an extremely significant step in the evolution of computer games

این محصول یک گام بسیار مهم در تکامل بازی های کامپیوتری بود.

Conflict

Am ka:nflikt

Br konflikt

اسم

۱: کشمکشی برای قدرت، ملک و...

An armed conflict

درگیری مسلحانه

Violent border conflicts

درگیریهای خشن مرزی

۲: تقابلی قوی بین مردم، گروه ها و ... که اغلب به خشونت ختم می گردد.

.They're having serious conflicts over the budget

آن ها تقابل های جدی بر سر بودجه داشتند.

.The class mediation team was invited to settle the conflict

از گروه میانجی کلاس برای حل اختلاف دعوت شد.

۳: عدم اتفاق نظر در مورد یک ایده، احساس و ...

.I don't see any conflicts between the theories

من هیچ تقابلی پیرامون این تئوری ها نمی بینم.

.Our opinions about the company's success in the last decade are in conflict with what the records show

نظرات ما پیرامون موفقیت شرکت در دهه اخیر با آنچه اسناد نشان میدهد در تناقض است.

.There was a noisy conflict over who was the better tennis player

بگومگوی پر سر و صدایی در مورد اینکه چه کسی تنیسور بهتری است وجود داشت.

فعل

۱: ناسازگار بودن، مبارزه کردن

.The results of the new research would seem to conflict with existing theories

نتایج آزمایش جدید به نظر با تئوری های موجود ناسازگار باشد.

Image

Am imɪdʒ

Br ɪmɪdʒ

اسم

۱: تصویر، تصور، وجه

.The advertisements are intended to improve the company's image

این تبلیغات با هدف ارتقاء وجه شرکت صورت می گیرد.

.He stared at his own image reflected in the water

او به تصویرش که در آب منعکس شده بود خیره شد.

۲: تک تصور یا تصویر سازی ذهنی

.I had a mental image of what she would look like

من از اینکه او چه شکلی خواهد بود یک تصور ذهنی داشتم.

.The poem is full of images of birth and new life

این شعر پر از تصویرسازی تولد و زندگی تازه است.

Discretion

Am dɪ'skrefjən

Br dɪ'skrefjən

اسم - غیر قابل شمارش

۱: آزادی یا قدرت تصمیم گیری درباره چیزی در شرایط خاص. صلاحدید

.I'll leave it up to you to use your discretion

من این را به تو می سپارم تا از صلاحدید خود استفاده کنی.

.I leave the decision to your discretion (= for you to decide

من این تصمیم را به صلاحدید شما واگذار می کنم.

۲: احتیاط درباره آنچه می گوئید یا انجام می دهید با هدف اینکه چیزی را مخفی نگه دارید یا از ایجاد شرمندگی یا مشکل برای

کسی جلوگیری کنید. بصیرت

.This is confidential, but I know that I can rely on your discretion

این محرمانه است، اما می دانم که می توانم به بصیرت شما تکیه کنم.

Entity

Am entəti

Br entəti

اسم

۱: چیزی که به صورت جدا از چیز دیگری وجود دارد و هویت خودش را دارد. وجود، موجودیت، هستی

.These countries can no longer be viewed as a single entity

این کشورها دیگر نمی توانند به عنوان یک موجودیت مستقل دیده شوند.

.The museums work closely together, but are separate legal entities

این موزه ها به صورت نزدیک با هم کار می کنند ولی موجودیت حقوقی جدا دارند.

.The unit has become part of a larger department and no longer exists as a separate entity

این واحد به بخشی از یک دپارتمان (شعبه) بزرگتر تبدیل شده است و دیگر به عنوان یک موجودیت مستقل وجود ندارد.

Orientation

Am ɔ:riən'teɪʃn

Br ɔ:riən'teɪʃn

اسم - غیر قابل شمارش

۱: چیزهای خاصی که یک نفر ترجیه می دهد، فکر می کند، معتقد است یا معمولاً انجام می دهد. گرایش، جهت

.We employ people without regard to their political orientation

ما افراد را بدون توجه به گرایش سیاسی شان استخدام می کنیم.

۲: فعالیت یا موضوعی که یک شخص یا یک شرکت بسیار به آن علاقه مند است یا به آن توجه دارد. گرایش

.The company needs to develop a stronger orientation towards marketing its products

این شرکت نیاز به ایجاد یک گرایش قوی به سمت بازاریابی محصولات خود دارد.

۳: آموزش یا آماده سازی برای یک کار یا یک فعالیت.

.The department has arranged an orientation session

این نهاد یک جلسه آشناسازی ترتیب داده است.

۴: مسیر پیش روی یک چیز. جهت

.The orientation of the planet's orbit is changing continuously

جهت مدار این سیاره به صورت مداوم تغییر می کند.

Consultation

Am ka:nsl'teɪʃn

Br kɒnsl'teɪʃn

اسم

۱: یک جلسه برای تصمیم گرفتن درباره چیزی یا مشاوره دادن. مشاوره، مذاکره، مشورت

.The decision was taken after close consultation with local residents

این تصمیم پس از مشورت نزدیک با ساکنان محلی گرفته شد.

.He made the decision in consultation with his parents and teachers

او این تصمیم را در مشورت با والدین و معلمانش گرفت.

.A ۳۰-minute consultation will cost £۵۰

۳۰ دقیقه مشاوره، ۵۰ یورو هزینه خواهد داشت.

Mental

Am mentl

Br mentl

صفت

۱: مربوط به ذهن یا روند تفکر. ذهنی

.She had a mental picture of how the house would look when they finished redecorating it

او یک تصویر ذهنی از اینکه وقتی آن ها تغییر دکوراسیون خانه را تمام می کنند چطور به نظر خواهد رسید، داشت.

۲: روحی، روانی

.Many people suffer from some form of mental illness during their lives

بسیاری از افراد در طول زندگی از نوعی بیماری روانی (یا روحی) رنج می برند.

۳: (اصطلاح عامیانه در بریتیش) دیوانه

.Watch him. He's mental

او را ببین. دیوانه است.

Monitor

Am ma:nɪtər

Br mɒnɪtə(r)

صفت

۱: مبصر

.Rosie was chosen to be monitor in class that day

آن روز، رُزی به عنوان مبصر کلاس انتخاب شده بود.

۲: صفحه نمایش

A PC with a ۱۷-inch color monitor

یک سیستم خانگی با یک مانیتور رنگی ۱۷ اینچ

۳: ماشینی که به صورت مرتب چیزی را تست می کند. دستگاه کنترل

A radiation monitor

دستگاه کنترل تابش

فعل

۱: نگاه کردن و بررسی کردن چیزی در یک دوره از زمان با هدف فهمیدن نحوه پیدایش و ایجاد آن. دنبال کردن، پیگیری کردن

.Each student's progress is closely monitored

پیشرفت هر دانش آموز از نزدیک مورد بررسی قرار می گیرد.

Challenge

Am tʃælɪndʒ

Br tʃælɪndʒ

فعل

۱: گفتن یا نشان دادن اینکه چیزی ممکن است درست، قانونی و... نباشد. زیر سوال بردن

.A number of doctors are challenging the study's claims

تعدادی از پزشکان ادعاهای آن تحقیق را زیر سوال بردند.

۲: از اقدام یا اختیارات کسی سوال پرسیدن

.She's been challenged on her handling of the problem

او در خصوص مدیریت آن مشکل بازخواست شده است.

۳: امتحان کردن توانایی، مهارت یا قدرت کسی یا چیزی

.It's a game that will challenge a child's imagination

این بازی قدرت تصور کودک را به چالش خواهد کشید.

.Trying to become a doctor was quite a challenge, Dick discovered

دیک فهمید که سعی برای دکتر شدن تقریباً یک چالش اساسی بود.

۴: دعوت کردن کسی برای رقابت در یک بازی، مبارزه و ...

I challenge you to a game of chess

من تو را به یک مسابقه شطرنج دعوت میکنم.

.Aaron Burr challenged Alexander Hamilton to a duel

آرون بار، الکساندر همیلتون را با یک دوئل به مبارزه طلبید.

.No one bothered to challenge the prominent lawyer

کسی زحمت به مبارزه طلبیدن آن وکیل مشهور را به خود نمی داد.

اسم

۱: یک کار یا مشکل سخت: چالش

.Passing the test was hardly a challenge [=was very easy] for her

گذراندن امتحان برای او به سختی یک چالش محسوب میشد.(راحت بود).

۲: دعوت از کسی برای نبرد یا مسابقه و ...

?Do you accept my challenge to a game of chess

آیا دعوت مرا برای یک مسابقه شطرنج می پذیری؟